

کلامی که در این کتاب
 به شرح و تفسیر است
 "تکلم توفان در لهجی نسیم"
 پیغمبر در مقام
 از ۵۵ به ۴۰ لغت فرانسوی
 ۴ اسرار

از مدیر بخش فرهنگی ناشر در مهر ۱۳۷۴ خطاب به ویراستار کتاب

تکلم توفان در لهجی نسیم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

سیدعلی صالحی

سالهاست که هر چه بوده رها کرده‌ام، جز «شعر». اما ترجمه و تکلمی توفانی پیش رو
 آمد که قرار همیشه‌ام را نادیده گرفت. طاقت ندارم سخن آخر این مکتوبه را هم در همین
 نکته‌ی نخست فاش نگویم: عجب اتفاق عظیمی! چه انتخاب خجسته‌یی! و هم کاری
 سترگ و کلامی به هفت آب شسته در شعور زبان ما - ظریف چون لهجی نسیم و
 پر قدرت چون تکلم توفان.





پیش از این، و در دهه‌ی دور، تنها یک اتفاق در جهان ترجمه چنین به شوقم آورد: دُن کیشوت، ترجمه‌ی پیر پروانه‌صفتی که محمد قاضی بزرگ بود. تاریخ ادبیات روس، سوای دانش گسترده‌ی ویکتور تراس در مقام محقق و منتقدی زبده در عصر ما، خود به عنوان تعبیری که از آن به نام «ترجمه» یاد می‌کنند، الگویی روشن و راهبر و درسی درست برای همه‌ی مترجمان ماست که نباید تنها به برگردان فیزیک مضمون مهمان آمده قناعت کرد، بلکه مراقبت از متافیزیک معنا در زبان میزبان - البته در عین وفاداری به اصل امانت - است که پدیده‌ی «ترجمه» را از تخصصی صوری به سوی پذیرش تعریف تام و تمام «هنر» هدایت می‌کند. اگر ترجمه این است که من به روایت علی بهبهانی خوانده‌ام، دست مرزاد

همت و حوصله‌ی که او راست، جسته‌گریخته شنیده بودم که ده سال مستمر عمر بر سر این سحوری نهاده است مترجم. این به، تا درس همه‌ی یکدیگران ما شود.

و با خود گفته بودم: بعد از قاضی بزرگ کو امانت‌داری که همپای دریابندریبی دانا شود در ترجمه؟ و ماندم تا اثری سترگ در سایه‌سار ترجمه اتفاق افتد: تاریخ ادبیات روس، ترجمه‌ی علی بهبهانی. این کتاب روشن، در کنار سواد و علایم و راه و تاریخ و کلام یکی از جوامع تاثیرگذار بشری در دو قرن اخیر، صاحب جاذبه‌ی سحرانگیز زبان است، زبان فارسی و لذت فرائد آن در تفزل نثری آسیب‌گریز که آفت بزرگ ترجمه‌زدگی در زبان را از ذهن روایت دور کرده است. چنین پدیده‌ی به ساحل سلامت نمی‌رسد، مگر آن که اقیانوس زبان و کلام فارسی را در فضای خود طی کرده باشد. بی‌هیچ تردیدی، و بی‌آن که از قضاوت بر قضاوت خویش مردد شوم، می‌توانم چنین ترجمه‌ی سلیس و صبور و شیرین و فاهمه‌ی را - از حیث زبان محترم فارسی و ارزش جادویی آن - با ترجمه‌ی ابوعلی محمد بلعمی، یعنی تاریخ الرسل و الملوک محمد بن جریر طبری (سال ۳۵۲ ه.ق)، هم وزن بدانم: روح روان نثر، سادگی‌ی هوشمندانه، فصاحت فاهمه، فرود حریروار واژگان و وسواس، وسواس، وسواس در دعوت از ظریف‌ترین لایه‌های زبان مادری معرفت دیگری از هنر ترجمه را پیش روی ما می‌گذارد.

علی بهبهانی، در ترجمه‌ی تاریخ ادبیات روس، از لحن‌ها، ظرفیت‌ها، لایه‌ها و اشکال مختلف زبانی به صورتی هوشمندانه و هم مسلط بر کار خود سود برده است. چه در رو ساخت و چه در ژرف ساخت زبان، پا به پای متن اصلی، که در کتاب به عنوان نمونه

آورده شده است، زبان ترجمه نیز تغییر می‌کند. در واقع، تجسد متن مورد نظر را از ساحت زبان مهمان به حیطه‌ی زبان میزبان منتقل نکرده است، بلکه روح کلام و ذات زبانیت آن را - تا آن جا که زبان فارسی فرصت می‌دهد - به منطقه‌ی درک مخاطب این‌جایی و بومی نیز دعوت و جانشین کرده است و این اتفاق ساده‌یی نیست که در جهان ترجمه رخ دهد.

در گزارش محققانه و ارزشمند ویکتور تراس از آثار و احوال نویسندگان روسیه، هم از آغاز شکل گرفتن سرزمین تا پیش از فروپاشی شوروی، سوای زبان ادیبانه، بلیغ و خاص تراس، که بهبهانی از سطر نخست تا انتهای کتاب همپا و هم‌وزن آن به صورتی روان کلام ترجمه را کامل کرده است، در هر دوره و در هر بخش، در بازگردان پندار متن نمونه نیز، با جامه و جهان همان زبان، نثر و سلوک ویژه‌ی زبان را به ظهور رسانده است. و این کاریست نه سهل که همتی حوصله‌مند طلب می‌کند تا تو در مقام مخاطب فارسی‌زبان، در شرایط و فضای زنده‌ی موضوع - هم در مکان و زمان زایش متن نخست - قرار بگیری، نه چنان که در این دو دهه بر فرهنگ ترجمه در زبان ما رفته است که بدفهم، سهل‌انگار و فجع بوده و هست، چندان که مجموعه‌ی ترجمه‌های یک مترجم از چند جامعه‌ی دور از هم (از حیث زمانی حتا) و با چند قلم مختلف، همه چون هم از آب در می‌آیند، تا آن جا که گویی سالینجر، داستایفسکی، ساراماگو، برشت و نجیب محفوظ صاحب یک الفبای ویژه‌ی زبانی و دارای یک لحن مشترکند. چنین آفتی در ترجمه‌ی شعر - به فارسی - تن به تراژدی‌ی تلخی سپرده است که آدمی دیگر از خیر تورق این خواب‌ها می‌گذرد.

شوق من در برابر ترجمه‌ی منحصر به فرد علی بهبهانی از تاریخ ادبیات روس تنها به توفیق در این زمینه باز نمی‌گردد: در پس هر سطر و کلمه‌ی این کتاب یک روح مسئول، دقیق و امانت‌دار پنهان است که باید سرمشق دیگر مترجمان نسل او و بعد از او قرار گیرد؛ و گرنه این بی‌اعتمادی مجروحی که در این دو دهه - در حوزه‌ی ترجمه‌ی بازاری و بی‌لیاقت - پیش آمده است به خوره‌ی خوفناک و لاعلاج بدل خواهد شد.

علی بهبهانی در این چا‌زبان میزبان و زبان فارسی را در اختیار زبان میهمان قرار می‌دهد تا امانت‌داری را، حتا در پرورش و بازتاب لحن ویژه‌ی هر اثر نمونه، به غایت برساند؛ کار و بار و راه رسمی که از سوی دیگر مترجمان بسیار نادر رخ داده است. برای نمونه، مترجم این کتاب، برای انعکاس پاره‌یی از روایت کهن «سرزمین پادشاهی‌ی قازان» خان‌ومان خوانش نخست متن را با همان فرهنگ عامیانه اما نثر عالمانه به ویژه به ما - در زبان فارسی - نشان می‌دهد:

آراسته بود سراپا به نمودهای خسروانی‌ی خویش، چنان که در محشر پُرجلال مسیح: در

بر کرده جوشن از سیم، بر سر هشته افسر از زر، زیور گرفته از قیمتی دُر و گوهر پر شمار،
و خسروی جامه‌ی ارغوان بر گرد شانه‌هاش. و هیچ نبود که در پای او به دیده بگذرد مگر
زر و سیم، دُر و گوهر قیمتی. و هیچ آدمی زاده هرگز ندیده بود به جایی چنان لثالی
شوار، و هر آن کس که بر آن‌ها می‌نگریست به حیرت فرو می‌ماند.

نثر چنین ترجمه‌یی را با نثر و لحن تاریخ برامکه، ترجمه‌ی محمدبن حسین بن هروی،
مقایسه کنید. مترجم با فراست و فهمی درخور از خصایص لغوی و انشایی قرن پنجم
هجری قمری در زبان پارسی سود برده است، که بسیار «به‌جا» و «هم‌طبیعت» است.
لحن و روح و زبانیت پاره‌ی یاد شده‌ی «قصه‌ی پادشاهی‌ی قازان» را با جور و جنس
پاره‌ی دیگری مقایسه کنید، آن‌جا که فرمان پتر کبیر است و کلام ایوان آلکسیویچ
موسین - پوشکین:

راهبان به هیچ رو نباید در خلوت حجره‌های
خود چیزی بنویسند. مرکب و کاغذ هم نباید
نگاه بدارند. و چنان چه ناگزیر به نوشتن باشند،
منحصر در سفره‌خانه، آن هم با اجازه‌ی ارشدان
خویش و به پیروی از سنت آبای کلیسا...

لازم می‌دانم، تنها به عنوان یک شاعر، به نکته‌ی بدیعی - در بخش ترجمه‌ی شعرها
- اشاره کنم که همین وفاداری (نه تنها به مضمون) که نسبت به زبان و زیور الحان
ویژه‌ی آن به صورتی سلوک‌مند و مهیا و به سامان رعایت شده است، و از چنان سلامت
و جادوی شفاف‌ی برخوردارند که اگر ترجمه‌ی این شعرها را - بی اشاره به هویت و
حضور و اصل آن - از کتاب جدا کنیم و مستقل بخوانیم، این باور که این کلمات به
جهان ترجمه تعلق دارند حتماً کم‌رنگ خواهد شد، زیرا روح ترانه‌ها نیز ترجمه شده
است، و نه تنها جسم مرده‌ی کلمات. و هر شعر، بنا به لیاقت زمانی و زبانی‌ی خود، به
کلام پارسی باز آورده شده است. یک قطعه از قصیده‌ی لامانوسوف را می‌خوانیم که باید
به همین سیاق و سیرت کهن ترجمه می‌شد:

نه مگر مفرغ است گدازنده در زهدان اتنا،

غُلُّش آمیخته با گوگرد جوشان؟
نه مگر دوزخ است گسلنده‌ی زنجیرهای گران خویش،
تهدید کنان به گشودن آرواره‌های فراخ؟

و شعر نیکالای شربینا - در ترجمه - راه زبانی‌ی خود را می‌جوید، چندان که اختلاف زبان در شعر لامانوسوف با پوشکین یا پوشکین با فکراسوف. به زبان ترجمه‌ی پاره‌یی از شعر کنت آلکسی تالستوی دقت می‌کنیم. تفاوت در لحن و زبان این ترجمه خبر از صداقت و قدرت علی بهبهانی در برگردان ظریف این اثر می‌دهد:

اندکی بیش حوصله کن:
دیری نمانده تا به رهایی -
زودا که جملگی به هم آمیزیم
در یک عشق

تاریخ ادبیات روس، نوشته‌ی ویکتور تراس، از گزارش فرهنگ عامه‌ی روس آغاز می‌شود و تا تحقیق و بازتاب نظریه‌های ادبی، انتقادی و مکاتب دیگر در عصر حاضر ادامه می‌یابد. در سفر از نخستین ترانه‌های فولکلور تا تکلم توفانی‌ی مایاکوفسکی، ادبیات روس را باز خواهیم شناخت - هم با ترجمه‌ی بلیغ و بی‌نظیر علی بهبهانی. گرانسنگ کاریست این مکتوبه‌ی جلیل، که مطالعه‌ی آن بر هر اهل واژه‌یی واجب است. اگر نه چنین بود، ذوقی کجا بود تا بعد از سال‌ها راه به این رؤیا ببرم و باز بنویسم از «تکلم توفان در لهجه‌ی نسیم»؟



۱۶ خرداد ۸۵